

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

فرمایش محقق بروجردی (ره) را ملاحظه فرمودید، خلاصه‌ای فرمایش ایشان این بود که، ماده و صیغه‌ای امر فقط دلالت بر طلب انشائی دارد، مسئله‌ای وجوب یا استحباب عنوانی است که، از مقارنات این طلب انشائی استفاده می‌شود. در صورتی که امر، مقارن با مقارنات شدید‌ای باشد، از آن وجوب را انتزاع می‌کنیم و اگر مقارن با مقارنات ضعیفه‌ای باشد، استحباب را انتزاع می‌کنیم.

در هر دو صورت عمده‌ای فرمایش‌شان این بود که، ماده یا صیغه‌ای امر در وجوب استعمال نمی‌شود، بلکه مقارنات شدید، قرینه برای انتزاع وجوب است و مقارنات ضعیفه، قرینه برای انتزاع استحباب است و تأکید دارند روی این مطلب که، این مقارنات قرینه بر اینکه، امر در وجوب استعمال شود یا امر در استحباب استعمال شود، نیست.

در جواب مرحوم آخوند (ره) فرموده‌اند: تشکیک بین وجوب و استحباب، تشکیک ذاتی نیست و تشکیک عرضی است، که دیروز نظریه‌ای ایشان را مفصل بیان کردیم.

نقد و بررسی فرمایشات محقق بروجردی (ره)

اشکال استاد محترم بر مقدمه ایشان

حال آیا به فرمایش ایشان اشکالی وارد هست یا نه؟ از همان ابتدای فرمایش ایشان شروع می‌کنیم که، ایشان به عنوان مقدمه، مطالبی را چیده و به دنبالش این مطالب مهم را استنباط و استنتاج کرده‌اند و آن مقدمه این بود که، ماده یا صیغه‌ای امر دلالت بر طلب انشائی دارد.

باید این طلب انشائی را با قطع نظر از مبادی و علل و با قطع نظر از آثار و لوازم تحلیل کنیم، وقتی می‌گوییم: «أمرْتُکَ یا إِفْعَلْ»، این فقط یک طلب انشائی است. به جای اینکه خارجاً دست این شخص را بگیریم که، این کار را انجام دهد، با لفظ طلب را انشاء کردیم.

بعد فرموده‌اند: کجای این طلب انشائی وجوب یا استحباب است، اصلاً در مدلول صیغه‌ای امر وجوب یا استحباب وجود ندارد.

اشکال ما به این مقدمه این است که، این فرمایش تامی نیست، شما پایه‌ای را در اول قرار می‌دهید و بعد به دنبال آن پایه، مطالبی را مترتب می‌کنید.

این که فرموده‌اید: طلب انشائی را باید با قطع نظر از مبادی و علل تجزیه و تحلیل کنیم، چه دلیلی بر این معنا دارید؟ تمام حرفهای بزرگان از اصولیین این است که، طلب، گاهی ناشی از اراده‌ی قویه است و گاهی ناشی از اراده‌ی ضعیفه. طلب نفسانی گاهی شدید و گاهی ضعیف است.

طلب انشائی هم، کاشف از این طلب نفسانی است، چرا بدون این مبادی معنا کنیم؟ بلکه بدون این مبادی بخواهیم معنا کنیم، این حرف هست که، نه وجوب در آن وجود دارد و نه استحباب.

انشاءالله وقتی انظار را بیان کردیم و تمام شد، بر این مطلب تأکید داریم که، راه برای تحقیق مسئله این است که، طلب انشائی صادر از متکلم را، با توجه به مبادی و علل تجزیه و تحلیل کنیم و نه با قطع نظر از آنها. بنابراین این مقدمه‌ای که فرموده‌اند، مقدمه‌ی تامی نیست.

اشکال تلامذه محقق بروجردی(ره) بر مطلب دوم ایشان

در مطلب دوم فرموده‌اند که: در طلب انشائی که یکی از امور اعتباریه است، تشکیک راه ندارد. تشکیک ذاتی در امور تکوینی راه دارد، اما طلب انشائی یک امر اعتباری است و در امر اعتباری تشکیک راه ندارد، برای این که تشکیک در حقیقتی راه دارد که، در آن حقیقت اختلاف در مرتبه باشد، مثل حقیقت وجود و نور، اما در امور اعتباریه اختلاف در مرتبه وجود ندارد، دیروز هم گفتیم که: امور اعتباریه، امور بسیط‌اند، امرشان دایر مدار وجود و عدم است، یا موجود هستند یا غیر موجود.

اینجا بعضی از تلامذه ایشان، مثل والد بزرگوار ما(حفظه الله) و بعضی دیگر از تلامذه‌ی ایشان، یک اشکال مشترک به فرمایش ایشان دارند که، چرا تشکیک در امور اعتباری راه نداشته باشد؟ چه اشکالی دارد که، اعتبارکننده گاهی طلب شدیدی را اعتبار کند و گاهی طلب ضعیفی را؟

آنچه در تشکیک لازم است، اختلاف مرتبه است و چه اشکالی دارد که اختلاف در مرتبه در امور اعتباریه هم راه داشته باشد؟ مثال می‌زنند که در باب بیع، گاهی هست که، بیعی از مالک اصلی صادر می‌شود، اینجا اعتبار ملکیت تامه می‌شود، اما گاهی بیع از فضولی صادر می‌شود و اعتبار ملکیت ناقصه یا متزلزل می‌شود. پس چرا می‌فرمایید در امور اعتباری تشکیک راه ندارد؟

نقد و بررسی این اشکال

به نظر ما این اشکال بر فرمایش ایشان وارد نیست، توجیه و استدلالی که برای کلام ایشان آوردیم، ولو اینکه آن توجیه در کلمات خود ایشان هم نیست که، امور اعتباریه، امور بسیطه‌اند که، یا هستند یا نه. در نماز می‌گوییم: یا صحیح است یا فاسد، نمی‌شود بگوییم که: صحیح قوی داریم و صحیح ضعیف.

تشکیک معنایش اختلاف در مرتبه است و اختلاف در مرتبه در موجودی معنا دارد که، در آن حرکت راه داشته باشد که، موجودی که در مرحله‌ی بالایی از حرکت است، می‌شود قوی و آن که در مرحله‌ی پائین است، می‌شود ضعیف. اما امور اعتباریه یک امور بسیطه‌اند، مثلاً ملکیت را و یا زوجیت را اعتبار می‌کنیم.

دیروز هم عرض کردیم که، می‌توانیم بگوییم دو جور زوجیت داریم، یک زوجیت قوی و یک زوجیت ضعیف. حتی در نکاح دائم و منقطع، دو نوع زوجیت نداریم، بلکه یک نوع زوجیت است، منتهی زوجیت در نکاح دائم *إلی آخر العمر* است و در نکاح منقطع یک زوجیت محدود و موقت است.

بنابراین به نظر می‌رسد در امور اعتباریه تشکیک راه ندارد. گاهی طلب قوی را اعتبار می‌کند و گاهی هم طلب ضعیفی را اعتبار می‌کند، اما اینجا در خود اعتبار تشکیک نیست، بلکه تشکیک در معتبر ماست، اگر طلب ضعیفی را اعتبار می‌کنیم، می‌شود معتبر ضعیف و اگر طلب قوی را اعتبار می‌کنیم، می‌شود معتبر قوی. اما خود اعتبار اختلاف در مرتبه ندارد.

به نظر ما این اشکالی که عرض کردیم جمعی از تلامذهی ایشان، نه تنها فقط والد بزرگوار ما (حفظه الله)، که جمعی از تلامذهی مرحوم بروجردی بر ایشان وارد کرده‌اند، اشکال تامی نیست.

اشکال سوم بر فرمایشات محقق بروجردی (ره)

اشکال سومی که به فرمایش ایشان وارد است این است که، ایشان فرموده‌اند: وجوب را از مقارنات شدید و استحباب را از مقارنات ضعیفه انتزاع می‌کنیم و مثال زده فرموده‌اند: گاهی مولا می‌گوید: «إفعل یا أمرتک»، با گفتن دستش را هم حرکت می‌دهد و پایش را زمین می‌کوبد، با تنیدی و غلظت بیان می‌کند، اینجا وجوب را انتزاع می‌کنیم، اما اگر دیدیم که، خیلی به آرامی می‌گوید و برایش مطرح نیست اگر ترک شود، از این مقارنات استحباب را انتزاع می‌کنیم.

این فرمایش، ولو به حسب بدوی، یک حرف متین و مورد قبولی می‌تواند واقع شود، اما مشکلی را حل نمی‌کند، برای اینکه می‌خواهیم ببینیم، اگر صیغه‌ی *إفعلی* داشته باشیم که، در قرآن، یا در کلام پیامبر، یا در روایات، مجرد از مقارن هست، ظهور در چه چیزی دارد؟ مقارن نمی‌تواند مسئله و مشکله‌ی ما را حل کند و به نظر می‌رسد که برای ایشان خلطی واقع شده است.

مقارن جنبه‌ی تأکیدی دارد، اینکه اگر *إفعل* را گفت، یک مقارنات شدید هم همراه او باشد، این مقارنات شدید جنبه‌ی تأکیدی بر وجوب دارد و الا این مقارنات بر اصل وجوب دلالت ندارد، یعنی آیا واقعاً هر جا مولا می‌خواسته وجوب را به عبد برساند، این مقارنات را آورده است، فرض کنید وقتی جبرئیل آمده و گفته: «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» یک مقارنات شدید هم همراهش بوده است!

مواردی داریم که خود امر یا صیغه‌ی امر، بدون هیچ مقارنی و بدون در نظر گرفتن عقل و عقلاء که بگویند: اینجا که امر آمده، اگر شما انجام ندهید، استحقاق عقاب پیدا می‌کنید، استعمال شده و با قطع نظر از هر مقارنی، از آن وجوب را فهمیدند. باید ببینیم این وجوب را چطور از آن فهمیدند؟ طبق فرمایش شما در جایی که مقارن نیست، باید بگوییم: اصلاً وجوبی ندارد.

در آخر فرمایش‌شان فرموده‌اند: در جایی که صیغه‌ی امر مجرد از هر مقارن است، عقلاء حکم به وجوب می‌کنند و وجوب را انتزاع می‌کنند. سؤال این است که عقلاء وجوب را از کجا انتزاع کردند؟ هر امر انتزاعی، نیاز به منشأ انتزاع دارد. مولا نشسته روی کرسی مولویت و فرموده: «أَقِمْوا الصَّلَاةَ»، اینجا هیچ مقارنی از این مقارنات شدید ندارد، شما فرموده‌اید: عقلاً اینجا وجوب را انتزاع می‌کنند، عقلاً از چه چیز وجوب را انتزاع کردند؟ اگر شما وجوب را یک امر انتزاعی می‌دانید منشأ انتزاع این وجوب چیست؟ راهی ندارید غیر از اینکه خود این لفظ دلالت بر وجود دارد.

نظريه محقق نائيني(ره) در باب وجوب

يکي ديگر از مباني در باب وجوب، مبناي مرحوم محقق نائيني(اعلي الله مقامه الشريف)(فوائد الاصول، جلد 1، صفحه 136) است که فرموده‌اند: وجوب را از عقل استفاده مي‌کنيم. وجوب، نه مدلول لفظي براي امر و صيغه‌ي امر است و نه از راه اطلاق استفاده مي‌شود، بلکه یک حکم عقلي است.

در توضيح مطلبشان فرموده‌اند: عقل در جايي که بعثي از طرف مولا باشد، به لزوم انبعاث حکم مي‌کند، اگر مولا کسي را تحريک و به سوي امري بعث کرد، عقل حکم مي‌کند به اينکه، عبد لازم است منبعث شود و لزوم انبعاث همان معنای وجوب است. وجوب از نظر لغوي يعني لزوم، ثبوت، لزوم انبعاث.

پس اينکه مي‌گويم: اگر مولا گفت: «اقيموا»، عقل مي‌گويد: بر عبد لزوم تبعيت و انبعاث هست، اين مي‌شود معنای وجوب، پس وجوب را از عقل استفاده کرديد.

اگر يادتان باشد مرحوم مظفر(ره)(در کتاب اصول الفقه) همين نظر استادشان مرحوم نائيني را بيان فرموده‌اند.

نقد و بررسي نظريه محقق نائيني(ره)

بر اين نظر اشکالات فراواني هست. اولين و مهم‌ترين اشکالي که به اين نظريه وجود دارد اين است که، طبق اين نظريه بايد مسير بحث را در بسياري از مباحث اصولي و فقهی عوض کنيم. اصلاً مستلزم یک فقه جديد و بلکه یک اصول جديد شود، براي اين که در فقه يا اصول مواردی داریم که، در آن موارد علماء نظرهایی داده‌اند و حتي مرحوم نائيني(ره) نظري دارد که، با اين مبناي ايشان در ما نحن فيه سازگاري ندارد.

مثلاً اگر مولا بگويد: «اکرم العلماء» و بعد بفرمايد: «لا بعث بترک الإکرام»، ما از مرحوم نائيني بپرسيم اينجا شما چطور با اين دو دليل برخورد مي‌کنيد؟ شما مي‌فرماييد: «اکرم العلماء» ظهور در وجود دارد، «لا بعث بترک الإکرام» نصّ در جواز ترک الإکرام است و نصّ ظهور امر در وجوب را از بين مي‌برد، پس آن را حمل بر استحباب مي‌کنيم.

اما طبق اين مبنايي که در اینجا قائل شديد که وجوب یک حکم عقلي است، وقتي وجوب یک حکم عقلي شد، يعني عقل به لزوم انبعاث حکم مي‌کند، مادامي که مولا اجازه‌ي ترک نداده و اين حکم عقل اين است. حال در اين قضيه‌ي «اکرم العلماء و لا بعث بترک الإکرام»، «لا بعث بترک الإکرام» به اين معناست که مولا اجازه‌ي ترک داده، پس بايد طبق نظريه‌ي شما، «لا بعث بترک الإکرام» عنوان ورود بر «اکرم العلماء» را داشته باشد، چون موضوع آن را از بين برده است.

در اصول الفقه و کفایه خوانده‌ايد که، اگر دليلي موضوع دليل ديگر را از بين ببرد، اين دليل را مي‌گویند: بر آن دليل ورود دارد.

اما خود مرحوم نائيني(ره) و همهي فقهاء و اصوليين در اینجا مي‌گویند: اين «لا بعث» چون عنوان نص دارد، قرينه بر تصرّف در ظهور «اکرم العلماء» مي‌شود که، آن را بر استحباب حمل کنيم، در حالي که طبق مسلکي که شما داريد، بايد بگويم: وجوب -در «اکرم العلماء» یک حکم عقلي است و موضوع حکم عقل، انبعاث عبد مادامي که از طرف مولا اجازه‌ي ترک داده نشده، مي‌باشد. «لا بعث بترک الإکرام» اجازه‌ي ترک مي‌دهد، پس اين دليل دوم بايد بر دليل اول ورود داشته باشد. خود شما هم مانند ساير فقهاء و اصوليين به اين مطلب التزام پيدا نمي‌کنيد.

بعبارة أُخري به نحو كلي عرض مي‌كنيم كه طبق فرمايش مرحوم نائيني(ره) در جايي كه دليلي مي‌گويد: «اكرم العلماء» و بعد در دليل ديگر مي‌گويد: «لا تكرم زيداً للعالم»، جميع موارد تخصيص و تقييد، بايد عنوان ورود را داشته باشد، ديگر در ادله چيزي به نام تخصيص يا تقييد نداشته باشيم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ